

دودمان علوی در مازندران

ترجمه سید محمد طاهری شهاب

دنبال نمود سلیمان پس از این شکست دیگر از خیال تصرف مازندران در گذشت و داعی در تمام مازندران فرمانروا گردید پسران اصفهید قارن سرخاب و مازیار که بگروگان نزد داعی بودند بگریختند و اصفهید هم سر از طاعت حسن باز زد داعی برای سر کوبی او لشکر بکوهستان قارن کشید و ملک اصفهید را خراب نمود.

چوت صیت شهرت داعی در ره جا براکنده شد سادات علوی از اطراف بدو پیوستند و از انجمله ابو محمد الحسن بن علی المشهور بناصر الکبیر در اینموقع به حسن پیوست.

سلطنت خاندان طاهری در خراسان بهات ظهور یعقوب بن لیث صفاری و عزل محمد بن عبد الله بن طاهر در این زمان برجیده شد و یعقوب تمامی خراسان را بحیطه تصرف خود در آورد خلیفه عباسی از اضطراب بایعقوب عهد کرد که سلطنت خراسان را بدو مفوض خواهد گردانید در صورتیکه او سلطنت دودمان علوی را در مازندران منقرض و داعی حسن را بقتل رساند « ۱ »

(۱) ابوسعید عبد الحمی بن الضحاک بن محمود کردیزی مؤلف زین الاخبار در اینخصوص مینویسد: پس از آنکه عبد الله سکری با برادران از سیستان خارج شده و بگرجان آمدند یعقوب نامه سوی حسن بن زید نوشت و عبدالله سکری را با برادران از وی بخواست حسن بن زید جوابی نوشت و ایشان را نفرستاد یعقوب قصد گرجان کرد و حسن بن زید از پیش او هزیمت شد و آمل رفت و از آنجا براه رویان از عقبه کندسان بیرون شد و چون بمعقوب باشکر گاه حسن رسید خالی یافت لشکر را بفرمود تا هر چه بتوانند برداشتن و باقی را آتش زدند و همه بسوخت و این ادر سه ستین و مائین بود

ترجم

یعقوب باعده از سیاهیان خراسان عازم ساری شد سید حسن عقیقی از نرس یعقوب نگریخت و بآمل پیش داعی پناهنده گردید یعقوب برای دستگیری داعی به کلار آمد و حسن به رویان گریخت یعقوب ز آنجا به شیر رفت و فرستاده بتهدید برویان اعزام داشت که داعی را تسلیم او نمایند ولی مردی که او را کوکبان میگفتند و از سران رشید و باشهات رویان بود بحمايت حسن برخاست و از تسلیم و دستگیری داعی به یعقوب امتناع نمودند یعقوب از شیر به کجور رفت و در آنجا خراج دو ساله از مردم بستاند و بقدری جور کرد که در رویان نان نمائد که بخورند پس از آن ابراهیم بن مسلم خراسانی را برویان و چالوس امیر نموده و خود بآمل آمد . مردمان رویان و چالوس شورش کرده ابراهیم را کشتند و خانه او را آتش زدند چون یعقوب از حادثه آگاهی یافت از آمل به رویان رفت و نیک و بد تمام را بکشت و خانهها را خراب کرد و درختان را برید و از راه کند سان بکلار رفت و از آنجا عازم رویان گردید ولی در راه گرفتار باران و صاعقه شدیدی شدند و اغلب استران قشونش هلاک گردیدند و بهزار زحمت به نائل آمد و بشکجه خراج دو ساله را از مردم آنجا بگرفت و چهار ماه در مازندران فرمانداری نموده از راه قومس به خراسان بازگشت . داعی بعد از رفتن یعقوب جستان بن و هسودان را با احمد بن عیسی و قاسم بن علی بجانب عراق اعزام داشت و ایشان تمامی ملک ری و قزوین و ابهر و زنکان

را بدست آوردند. داعی با گروهی از دیالم بتعجیل تمام از عقب یعقوب برقت و بگرگان رسید فرماندار گرگان برادرش محمد بن زید بوده و بداعی آگاهی داد که او از جانب دهستان با کفار جنگ نموده و غنایم بشمار بدست آورد و آنها را با صلاحدید داعی مابین دیالم قسمت نمودند و داعی محمد بن زید را همچنان فرمانداری گرگان برقرار داشت و خود در آمل اقامت گزید دیلمی ها در اینموقع از هیچ گونه قتل و غارت و دزدی فروگذار نمی کردند و تاحدود نیشابور از وجود ایشان نا ایمن بود و داعی چندین دفعه ایشان را بترك این عمل نصیحت نمود و قبول نیفتاد پس امر کرد تاهزار مرد دیلمی شرور را دست و پای ببرینند در نتیجه وقوع اینعمل هزار نفر دیلمی از نزد داعی بگریختند و پیش اصفهید رستم بن قارن ملك الجبال پیوستند اصفهید چون توانائی خرج علوفه و معاش آنها را نداشت رخصت داد تا بدزدی پردازند و خود نیز باداعی برخلاف دوستی رفتار نموده و سید قاسم را که از جانب داعی بخشدار قومس بود بگرفت و به قلعه شاهدژ در هزار حریب زندانی نمود و سید قاسم درهماقلعه در گذشت و سید حسن عقیقی گماشته داعی در ساری نیز سر از طاعت داعی باز زده و از مردم برای خود باج در یافت میداشت داعی برای رفع این غائله بسا اصفهید آشتی نمود و محمد بن زید برادر داعی از گرگان برای دستگیری سید حسن عقیقی بساری آمده و پس از زدوخوردهائی چند

سیدحسن عقیقی را اسیر و آمل نزد داعی فرستاد پس عده از بزرگان سادات بشفاعت سید حسن برخاستند و لی داعی التماس ایشان را نپذیرفت و در حال امر داد کردن سید عقیقی را بزدند .

اصفهبید رستم در اینمیان قوس را متصرف شد و پادشاهی داعی بر این قرار گرفت که او در آمل بوده و برادرش محمد در گرگان . داعی در روز دوشنبه - سوم رجب سال ۲۷۰ وفات یافت و قبر او در راسته کوی آمل است داعی در زمان های آخر عمرش دخمه - برای خود ساخت و هفتاد باره دیه را در نواحی آمل گذشته از باغ و حمام و دکان وقف بر مقبره خود نمود پادشاهی داعی الکبیر حسن بن زید ۲۰ سال طول کشید و اولاد ذکوری نداشت و در هنگام رنجوری از برای برادر خود محمد بن زید از مردم بیعت گرفت .

داعی محمد بن زید بن اسمعیل حالب الحجارة (۱)

بعد از هرك داعی حسن بن زید سید ابوالحسین که داماد

(۱) حالب الحجاره - حالب را بعضی بجاء بنی نقطه و برخو بجیم نوشته اند . بجاء مهمله بمعنی دوشنده سنك و لقب اسمعیل بن حسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ع بوده است ، مؤلف اسباب الانساب گوید ویرا بدان جهت این لقب دادند که در کسب روزی از وجه حلال مهارتی بسزا داشت و یا بدان جهت که عسل را که مگس در کوه و سنك می نهاده اند استخراج و از بهای آن استفاده و انفاق میکرد و بعضی گفته اند حالب الحجاره است و وجه تسمیه آنرا در کتابی ندیدم جز اینکه از سید ونکی در ری شنیدم که میگفت اسمعیل از کوهها سنك می آورد و از آن پل و مسجد میساخت از اینرو او را حالب الحجاره گفتند

(مترجم)

او بود از برای خود از مردم بیعت بگرفت و دارائی داعی الکبیر را متصرف شد و اصفهید رستم را باخود همراه نمود داعی محمد بن زید بشنیدن این واقعه از گرگان بساری آمد و سید ابوالحسین بچالوس بگریخت محمد بن زید در غره جمادی الاخر سال ۲۷۱ هجری بآمل آمد و از آنجا بتعقیب ابوالحسین عازم چالوس شد و در آنجا سید را دستگیر و بخواجهك آمد و بند بر او نهاد و بآمل کوچ کرد و در آنجا امرداد تاهر کس را بر او حقی باشد بشرح ازسید مطالبه نماید ققههای آمل بهزار بار هزار درهم بر او گواهی دادند و پس از آن او را بساری فرستاد و از آن بعد دیگر کسی زنده و مرده او را نیافت و گور او هم پوشیده ماند .

در اینموقع اصفهید رستم برای از بین بردن داعی محمد بامیر خراسان رافع بن هرثمه پیوست و او را باتمامی لشکر خراسان بمازندران دعوت نمود .

داعی محمد تاب ایستادگی رافع را نداشت و از آمل بکجور رفت و درقاعه آنجا پناهنده شد رافع در دنبال محمد بکجور آمد . داعی محمد بدیلمان گریخت رافع چهار ماه در کجور بماند . داعی در اینمدت تمامی لشکر دیالم را جمع و مردم کلار را باخود همراه نمود . رافع اصفهید رستم و اصفهید با دوسپان را بساحل دریای بنفشه گون بداشت و خودش به اهلم رفت .

داعی در يك حمله کار را بر اصفهیدان تنك نمود و رافع

بمدد آنها ازاهلم بازگشت و به ده (فواج) آمد داعی منزهماً به (وارفو) شد و رافع به لنگان آمد و از آنجا به طالقان رفت و آن ملک را خراب نمود و قلعه کبله کبارا بقره مستخر کرد .

جستان فرماندار دیلمان با رافع عهد کرد که خزانه داعی را باو سپرد و بداعی کمکی ننماید پس از این قرار داد رافع بقزوین رفت داعی محمد بچالوس برگشت اصفهید رستم و محمد بن هرون در اینجا بودند داعی را تعقیب نمودند داعی بسمت ناتل رفت در این بین لشکر خلیفه عباسی در قزوین با رافع رو برو شده و با او جنگ نمودند او را شکست داده و رافع بخراسان متواری گشت در اینموقع بکر بن عبد العزیز بن ابو دلف العجلی بداعی محمد پیوست و محمد او را با کرام تمام بخشداری چالوس و رویان منصوب نمود و چون به ناتل رسید دستور داد تا بوسیله نوشابه مسمومش کردند و اینواقعه در سال ۲۸۱ اتفاق افتاد .

رافع بن هرثمه را بار دیگر باعمر و لیث خصومت افتاد و رافع بکرگان فراری شد و از آنجا باداعی طریق و داد پیش گرفت و درحقا کس نزد اصفهید رستم فرستاد و اظهار داشت باداعی صاحب باخلاص نکردم بیا تا با کمک همدیگر داعی را ازین برداریم اصفهید بکرگان نزد رافع رفت تا تهیه کار را بسازند چون اصفهید در سر خوان رافع حاضر شد رافع او را گرفته و بند بر نهاد و بمالک اوناخت و تمامی دارائی او را در تصرف خویش آورد و علم سپید داعی را

بگرگان و حاجرم و دهستان برد و برای او از مردم بیعت گرفت اصفهبد رستم در سال ۲۸۸ در بند رافع فرمان یافت و داعی محمد بن زید از همه جوانب آسوده شد .

داعی مدت ۱۶ سال در مازندران پادشاهی کرد و برای پسر خود ابوالحسین زید بن محمد از مردم بیعت گرفت و نام او را دستور داد در سکه و خطبه ها ذکر نمایند .

اسمعیل بن احمد سامانی محمد بن هرون را بالشگری آراسته از بخارا مازندران فرستاد داعی محمد در مقام غرور تهور و تندی کرد و بی محابا لشکر بمقابل محمد بن هرون کشید و اعتماد بر این داشت که بیست هزار مرد به همراه دارد و محمد بن هرون سه هزار درنیم فرسنگی گرگان باتنی معدود از سپاهیان خود را بلشکر سامانیان زد و اول کسی که از سپاهیان داعی کشته شد خود او بود که یکبار بیست هزار مرد منهزم شدند و فرزندان داعی را با سرش به بخارا بردند و تن بی سر او در گرگان مدفون و مشهور بگور داعی است .

ابوالحسین زید بن محمد پسر داعی مدتی در بخارا زندانی ماند و ایات شکوائیه سوزناکی در موضوع شهادت پدر خود و غربت خویش سروده و برای دوستان خود به طبرستان فرستاد چون ایات او بنظر اسمعیل بن احمد سامانی رسید بدو بخشایش آورد و بند از او برداشت و گفت اگر میل داری بطبرستان

رو زید بن محمد گفت با اینهمه مذلت دیگر بدانجا نتوانم رفت و در بخارا ماند در مصیبت داعی مرائی بیشماری در تواریخ مازندران ذکر شده که مهتر از همه آنها مرتبه است که ناصر الکبیر سرورده باری محمد بن هرون پس از کستن داعی پنجم شوال سال ۲۸۷ هجری ۱ مدت یکسال و شش ماه در مازندران پادشاهی کرد و تمامی مردم آنجا را باطاعت خویش در آورد .

اسمعیل بن احمد چون از کار خراسان پرداخت خود بمازندران آمد و با مردم طریق عدل و انصاف پیش گرفت و املاکی را که سادات بتقلب از مردم گرفته بودند صاحبانش رد نمود و مردم مازندران سبب عدالتش از جان و دل دوستدار اسمعیل شدند ولی بعد از چندی محمد بن هرون بر اسمعیل یاغی شد و شورشی در طبرستان برانگیخت که بالاخره منجر به خروج ناصر الکبیر شد

خروج ناصر الکبیر

ابو محمد حسن بن علی بن عمر الاشراف بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب - سیدی بود عالم و زرك و صاحب رای نیکو و سالها مصاحب داعی حسن و داعی محمد بن زید بود . در موقعیکه اسمعیل بن احمد سامانی به طبرستان آمد ناصر بنزد جستان بن و هسودان مرزبان دیلم پناهنده شد و در سال ۲۸۷ هجری خروج کرد و مردمان دیلم و گیل بدو بیعت کردند و او بامتابانش در موضع فلاس نیم فرسنگی آمل بانگر اسمعیل جنک